

کیفم بوی زندگی می‌دهد

(مجموعه‌ی شعر)

پایه مقدّسی

با مقدّمات حمّاد عباسی

با نقد و نظرها و اشعاری از

نادر الهی، ودود دوستی، حیدر عباسی، اصغر عباسی، سعید موغانلی

سرشناسه	مقدمه: سایه، ۱۳۷۷ -
عنوان و نام پدیدآور	کیفیم بوری زندگی می‌دهند مجموعه شعر / سایه مقدسی؛ با مقدمه‌ی محمدرضا مقدسی؛ با نقد و نظرها و اشعاری از نادر الهی - ۱ و دیگران.
مشخصات نشر	تهران: نخبگان، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	۱۵۲ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۹۶۵-۵۲-۰۰ ریال: ۶۰۰۰۰
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا
یادداشت	با نقد و نظرها و اشعاری از نادر الهی، ودود دوستی، حیدر عباسی، اصغر فردی و سعید موغانلی.
موضوع	شعر فارسی - قرن ۱۴
زبان	مقدمه: محمدرضا، مقدمه‌نویس
زبان اضافه	الهی، نادر
زبان اضافه	۱۳۹۲ - ۹۵۴۲۲ / ۸۳۶۱۳۱۸
رده بندی کنگره	۱/۶۲۱۵۸
رده بندی دیوبی	۳۳۵۵-۶۷
شماره کتابشناسی ملی	



کیفیم بوری زندگی می‌دهند (مجموعه‌ای از) سایه مقدسی

با مقدمه‌ی محمدرضا مقدسی
با نقد و نظرها و اشعاری از
نادر الهی، ودود دوستی، حیدر عباسی، اصغر فردی و سعید موغانلی

ناشر: نخبگان

یاهمکاری پردیس دانش

به کوشش: سعید موغانلی

گرافیکست: سعید شیخ‌بینگلو

صفحه‌آرایی: سعید دوستی

قطع: رقعی - ۲۱.۵ × ۱۴.۵

چاپ اول - تهران - بهار ۱۳۹۲

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۶۵-۵۲-۰۰

تیراژ: ۱۱۰۰ / چاپ: پردیس دانش

قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

مرکز پخش: تهران - یاشاق آراشدیرما و یابین انوی
مراغه: کتابسرای نیبانی - دانشمند / مشکین: دنیز
تبریز: بیتیک / اورمیه: بوت‌ا - یاز / موغان: تراختور
تهران: اندیشه‌نو - یاشاق / اردبیل: منصور

لحظاتی با سایه ی سهند

مجموعه ی شعر پیش رو، شعرهای سایه مقدسی، شاعر نوجوانی است که شعر را نه تنها از پدری شاعر که از شهری شعرخیز به ارث برده است. شهری که در تاریخ سرزمینمان نگین هایی چون سهندها و باریشمازها را بر انگشتی شعر و عشق جای داده است. شاعر نوجوانی که فرزند خلف لحظات شاعرانه ی آریونده شعر معاصر آذربایجان است. چه تنفس در خانه ی معبد مقدسی خود بستر رشد روحی شاعرانه و نگاهی باریک به زندگی است. علارغم ۱۶ سال سن، تجربه ی زیسته ی وسیعی در نوازش های سایه مقدسی موج می زند. شاعری که به خاطر پایان خوش فیلم های هندی دوست دارد اداره بیمارستان ها به دست فیلمسازان هندی برده شود. در این مجموعه شعر، دستهای کوچک و مهرهای یکس پیراز شعر، بوی زندگی را به مخاطبانش هدیه می کند و چه بسا بزرگی است برای ما که در انتشار بوی زندگی از طریق انتشار شعرای این نوجوان نخبه سهیم باشیم.

پس بی مقدمه ی طولانی، سایه مقدسی شاعر با کیفی که بوی زندگی می دهد را معرفی می کنیم و دعوتان میکنیم به سبب نشینی امن شعرهای دوست داشتنی این شاعر با استعداد و نظر مجموعه های بعدی سایه مقدسی با مضامین و فرم های نوآرانه دیگر هستیم.

هردن سایه خانیمایا قیسقاندیغیم آنلاریم اولوب، هردن اونو
 شاعیرلرین ان خوشبختی حسن ائتمیشم. بو یاشدا اوز به اوز
 اوتوروب اوستاد باریشمازلا شعرلشهسن، نادر الهی ایله شعر و زیبا
 شناسی شعر- اوسته قیزقین مباحثه آپاراسن. هر آن سون شعرینی
 اوخوماغا ایلقار دوستی نی آتانین میتهککسینه سؤیکنمیش
 نورهسن... و بو یاشداجا، پایتختده بیر نچه ناشرین اوتوروملاریندا
 هانسینین «سایه مقدسی»نین ایلك اثرینی چاپ ائتمک مذاکره سینین
 خیرینی شهنه سن.

سایه ناسنین، یاخشی، بیلگین و سئویملی آتا اولماسیندان
 باجاریم، هردن و جسارتلی بیر قیزدیرسا، اوستاد آتاسینین
 شاعیرلیکینده اعیب اولمایب! او آنادان شاعیر دوغولوب. اونون
 باشینین اوستونلار تانین شاعیر الی وار. باخین! شعرلرینده
 تانرینین بارماق لارینین قالمیش دیر... اونون نقاشی لرینده ده بیر
 جوت آنا گوزو و ائله ده بیر ویران آنا اوره یی وار و بیر آتانین
 واختسیرجا آغاران ساچلاریندا وزنلنمیش اعجازلی فیرچا...

بویورون! سایه نین شعرلرینده تانرینین بارماق لارینی
 قوخولایین، قیسا بیر فیلم کیمی آنلارین لارینی ایزله یین. بیر
 آتانین شوه تلرلرینین شاق ها شاق آغارما یی سینینی دینله یین...
 نه گوزل بویورموش مولانا فضولی حضرت لر:

ای فضولی! هر عمل قیلسان خطا دیر غیر شاق
 بودورور من بیلدیگیم، الله اعلم بالصواب

تقدیم به:

نگاه‌های مهربان و صمیمی

که الهامی عشق را به من آموخت.

www.ketab.ir

مقدمه

نمی‌دانم رد پای من
تا کجای کدامین فصل
پیش خواهد رفت؟

اما می‌دانم،
تا دنیا دنیاست
چون رازی غریب و مهربان
در دل آدم‌ها پیش خواهم رفت
با دل‌نوشته‌ها ...
تقاشی‌ها ...

و داستان‌هایی که از من
به یادگار خواهد ماند.

۲۴ مهرماه ۱۳۹۱ بود، تنها چند روز از بستری شدن فرزند نازنینم سایه سپری شده بود،
از یک طرف خزان دلگیر و حزن‌انگیز تبریز و از طرف دیگر بیماری ناباورانه‌ی دختر

کوچکم سایه و پریشان‌حالی‌های همسر و دختر بزرگم سحر از این خبر تلخ، روزگاری را برانیم به ارمغان آورده بود که اگر در خواب می‌دیدم باور نمی‌کردم ...

ساعت ویزیت بود و لاجرم در حیاط بیمارستان قاضی طباطبایی تبریز روبه‌روی اتاق سایه [=ش.۷] نشسته بودم تا دخترکم با دیدن من آرامش داشته باشد. در این حین پلای سایه دریافت کردم ... :

خانه که هستی

همه‌ها رنگ دارد

رنگ که آن و دوست داشتنی است.

بیمارستان که هستی

هر روز بوی رنگ‌ها دارد ...

رنگ‌هایی که غریبه‌ها!

رنگ‌هایی که بلد نیسی ...

نمی‌تانی ...

رنگ‌هایی که رنج‌اند

و شاید برای زندانی‌های زیر اعدام

آشنا باشد

نوشته را خواندم، گریه مجالم نداد، به خود لرزیدم چنان‌که خواندم و گریستم ...! سرم را که بلند کردم دستان فرشته‌سان سایه از پنجره‌ی اتاق ۷ بیرون درآمد، خودم را جمع و جور کردم، ولی او همه‌چیز را دیده بود، بعد از ساعت ویزیت اتاقش رفتم، تنها بودیم، مادر و خواهرش که شب همراه او بودند برای استراحت رفته بودند. مقدمه گفتم: نام نوشته‌های بیمارستانی‌ام را «دل‌نوشته‌های خستگی» گذاشتم! و از این پس بعد هرچه بنویسم برای استاد نادر الهی می‌فرستم ... با بغض تشویق و تحسینش کردم و گفتم: تصمیم فوق‌العاده‌ای است ...

استاد الهی با همسر مهربانشان، پزشک حاذق و حکیم الهی خانم دکتر پری ذوالفقاری اواخر هفته و بقیه‌ی روزها را یک در میان راه طولانی و جاده‌ی خطرناک مشکین‌شهر- تبریز را پیموده و خود را به بیمارستان رسانده و ساعت‌ها پیش سایه می‌نشستند، گاه تنها و گاه با داداش بزرگشان داود آقا الهی. و اگر نبود این آمدن‌ها برای سایه ما آن روزهای تلخ، تحمل‌ناپذیر می‌شد.

اتفاق تلخ بود و شکننده، اما افق جدیدی در زندگی سایه پدیدار شده بود. علاوه بر بزرگ‌ها، هنر و ادبیات و موسیقی و خیلی‌های دیگر کنارش بودند، شاعر بزرگ و شاعر کوچک، دکتر ابراهیم اقبالی استاد ادبیات دانشگاه تبریز و رفیق شفیق این بنده‌ی عاصی هم در کنار دانشگاه بر می‌گشت، اول پیش سایه می‌آمد و ساعت‌ها با هم صحبت می‌کردند. روزی می‌گفت: سایه می‌گفت: امروز به اندازه‌ی چند جلد کتاب مطلب یاد گرفتم. سایه صحبت بزرگ‌ها را با کتاب می‌سنجید. روزی که استاد حیدر عباسی «باریسماز» به دیدنش آمد و گفت: سایه! درست است که شما سال‌های سال شاگردی استاد را کرده‌اید، اما من امروز مدت یک ساعتی که استاد پیشم بودند از مدرسه‌ی عشق فارغ‌التحصیل شدم!

با اینکه از زمان بچگی‌اش به جملات عباسی و به اصطلاح گنده‌گویی‌های سایه عادت کرده بودیم ولی ارتباط دوست داشتنی و محبت‌آمیز در مورد بزرگان مبهوتمان می‌کرد، سایه از درس و مشق و مدرسه بریده بود اما روزی که استاد الهی دیر می‌کرد، با حسرت حیاط بیمارستان را می‌نگریست و می‌گفت: استاد زمانه‌ی درس و مشق ماندیم!

با همه‌ی تلخی‌های شفاخانه افتخار بزرگی نصیب سایه شده بود و در ۱۵ سالگی دانشجوی مکتب بزرگانی شده بود که همه از قله‌های ادبی کشور و آذربایجان بودند و این بزرگان هر روز از راه دور و نزدیک انگار برای تدریس و یاد دادن، به سایه

سر می‌زدند، بزرگانی چون استاد نادر الهی، دکتر ابراهیم اقبالی، دکتر قادر پاشاپور، استاد ودود دوستی، خسرو سرتیپی، عبدالرحیم میرخانلی، دکتر علیرضا صحتی، محسن حاجی صادقی و ... و سایه در اوج عذاب یاد می‌گرفت و می‌نوشت و چه زیبا می‌نوشت:

من تگه‌ی گم‌شده‌ی ترانه‌ای قدیمی‌ام

که خود نیز

گم شده است!

کدامین دست ما را به هم

خواهد رساند!؟

...

یادم نیست که کدام آن بود، دوره‌ی اول درمانی سایه به پایان رسید و مرخص شدیم، با دعوت و محبت استاد الهی به جای مراغه به مشکین‌شهر رفتیم، سفری که در آن روح و جانمان سم‌زدایی شد. این چه زحمت‌ها که ندادیم و پس از چند روز با خاطراتی مبارک به مراغه بازگشتیم. هنوز زمانی سختی در پیش داشتیم، ۴ مرحله از درمان مانده بود اما با توکل به خداوند متعال با امید و ایمان پیش رفتیم و در ۸ خرداد ۱۳۹۲ تمام مراحل درمانی با موفقیت به پایان رسید و خاصه این روزها نوشته‌های سایه بود؛ نوشته‌هایی که فقط به امپراطور شعر آذربایجان «استاد نادر الهی» ارسال می‌شد و تشویقات و جوابیه‌های این بزرگ‌مرد، نوشته‌های سایه را سرفرازتر، شاعرانه‌تر می‌کرد و امروز پس از گذشت یک‌سال دو مجموعه شعر از سایه پیش من رسیده است که مجموعه‌ی اول با نام «کیفم بوی زندگی می‌دهد» از حافظه‌ی تلفن همراه استاد الهی و سایه روی کاغذ پیاده شده و به انتخاب شاعر بزرگ آذربایجان «استاد ودود دوستی» «ایلقار» و تایپ و اندیت هنرمند جوان جناب آقای سعید دوستی و تلاش‌های عاشقانه‌ی شاعر ارجمند و خادم بزرگ ادبیات آذربایجان جناب استاد سعید موغانلی تقدیم حضورتان می‌شود. این مجموعه شامل ۱۱۸ قطعه شعر سپید است که بی‌تکلف و ساده،

بدون قلم و کاغذ در تلفن همراه دخترکی شکل گرفته که تنها ۱۵ سال دارد و مهر امسال وارد دوم دبیرستان شده، هرچند که به قول خودش فعلاً مدرسه از او قهر کرده ولی با کمک معلمان برجسته و به نام مراغه و مدرسه اش [= تیزهوشان] در خانه به کلاس می‌رود تا با دعای خیر مردم و دوست‌دارانش از مرز درمان بگذرد و خود پزشکی حاذق شود تا نجات‌بندگان الهی، ان شاء الله.

ضمن سپاس از همه‌ی کسانی که مهربان و پایدار و هر لحظه همراه سایه و ما بوده‌اند، به سروده‌ای از عزیز دلم سایه برای همه‌ی انسان‌ها از خداوند مهربان سلامتی و آرامش و منت‌ت و بهروزی مسألت می‌نمایم.

دوست‌داران با ادب بودم
بادبادکی که به جای من
از کاغذهای دفتر من خبر می‌داشت
و در آبی‌ترین قسمت آسمان من می‌کرد!
و من
به دنبال سرزمین آینه‌ها آواره می‌شدم
سرزمینی که همه
همدیگر را دوست دارند!
سرزمینی که
دروغ معنی ندارد ...!

اَللّٰهُمَّ اِنَّا كُنَّا بِكَ وَفَاكِهَةً نَسْتَعِيْنُ

محمدرضا مقدسی

مراغه - ۱۸ مهر ۱۳۹۲

۱.

من بوی گم‌شده، ترانه‌ای قدیمی‌ام

که بود تا

گم‌شده است!

کدامین دست ما را بگیرد

خواهد شد؟!

۲.

به دختر داییِ نازنینم خانه

می‌گویی چه اصف و زیبایی داری!

راست گفتی!

از وقتی که تو

در خاطرِ تکِ وزی رده‌ام

آسمان دلم

آبیِ آبی است.